

قدم زدن بارئیس قدیمی در محوطه راه آهن

برای آقا عبدالحسین، یکی از قدیمی ترین نیروهای راه آهن مشهد، روزی متفاوت بود. قرار گذاشته بودیم او را برای ثبت تصاویر گزارش و ادامه گفت و گو درباره خاطرات سال های خدمتش به محوطه ای ببریم که بخش مهمی از جوانی و عمر خود را در آن سپری کرده بود.

هماهنگی های لازم با روابط عمومی راه آهن انجام شده بود و این حضور، خیلی زود از یک عکاسی ساده فراتر رفت و به سفری در دل خاطره ها تبدیل شد.

در آغاز این دیدار، مصطفی نصیری ورگ، مدیرکل راه آهن خراسان رضوی، به همراه جمعی از مسئولان از آقا عبدالحسین استقبال و از سال ها خدمت او قدردانی می کنند.

هدیه ای که بیش از همه او را خوشحال می کند، آلبومی از عکس های قدیمی راه آهن است؛ تصاویری که هر کدام بخشی از تاریخ راه آهن مشهد و یادآور روزهای کاری او هستند. پس از آن، همراه با آقای معراجی فر، مسئول روابط عمومی راه آهن، گشتی در محوطه وسیع راه آهن مشهد آغاز می شود.

دیدن خانه های قدیمی و جدید کارکنان که زمانی محل زندگی او بوده اند و همچنین سوله هایی که سال ها پیش برای شست و شو و تعمیر قطارها ساخته شده اند، خاطرات دور را در ذهنش زنده می کند. لبخندی که بر لبانش می نشیند و اشکی که گوشه چشمانش را پر می کند، نشان می دهد این بازگشت تا چه اندازه برایش معنا دارد. بازدید از سالن اصلی راه آهن، واگن های قدیمی و موزه ای که در ضلع شرقی ایستگاه قرار دارد، بخش دیگری از این مرور خاطرات است. نخستین لوکوموتیو مشهد، ابزارهای قدیمی تعمیرات و تجهیزات سال های دور، هر کدام در پیچه ای به گذشته می گشایند.

در این میان، دیدار با فرزندان برخی از همکاران قدیمی که امروز خود در راه آهن مسئولیت دارند، لحظات این بازدید را صمیمانه تر می کند. سپس راهی قلب تپنده ایستگاه، یعنی اتاق کنترل، می شویم؛ جایی که حرکت قطارها روی نمایشگرها و سامانه های پیشرفته رصد می شود. آقا عبدالحسین در میان این فضای مدرن، کنار چراغ ایستگاه «نقاب»، همان جایی که سال ها پیش، خدمت خود را از آن آغاز کرده بود، می ایستد و قاب دیگری از این دیدار ثبت می شود. در پایان، به کنار ریل های روی هم ریز آقا عبدالحسین و اردیکی از واگن های قطار مشهد، تهران می شود و مقابل دوربین می ایستد تا آخرین عکس این بازدید گرفته شود. او در پایان این گشت چند ساعته، اگر چه خسته به نظر می رسد، رضایتی عمیق در نگاهش موج می زند؛ رضایتی که گویی حاصل یک عمر خدمت صادقانه به مردم، شهر و کشورش است.



هدای یک آلبوم قدیمی به آقا عبدالحسین در بندگی، به پاس سال ها خدمت و خاطراتی که در راه آهن رقم زده است



به همت شهرآرامحله و با همراهی روابط عمومی راه آهن، مصطفی نصیری ورگ، مدیرکل راه آهن خراسان رضوی، به همراه جمعی از مسئولان آقا عبدالحسین در بندگی دیدار کردند و از سال ها خدمت او قدردانی شد.

تفاوت لوکوموتیو با قطارهای امروز را چگونه می بینید؟

قطارهای امروز از نظر ایمنی، راحتی و فناوری قابل مقایسه با گذشته نیستند. در گذشته، امکانات محدود بود و شرایط آب و هوایی به وضوح داخل واگن ها احساس می شد. اما اکنون هر واگن به سیستم مستقل گرمایشی و سرمایشی مجهز است و حرکت قطار نرم تر و ایمن تر انجام می شود. سرعت قطارها افزایش یافته است و خطوط ریلی نیز بهبودشایان توجهی پیدا کرده اند. ایستگاه ها توسعه یافته اند و امکانات خدماتی گسترده تری ارائه می دهند.

سخت ترین حادثه که در دوران خدمت تجربه کردید، چه بوده است؟

اوایل استخدام، در یک ایستگاه فقط دو نفر بودیم و همه مسئولیت ها به عهده ما بود. هر قطاری که وارد ایستگاه می شد، باید جواز راه آزاد دریافت می کرد. یک بار هم زمان یک قطار باری و یک قطار مسافری به ایستگاه رسیدند. جواز قطار باری را صادر کردم و به لوکوموتیوران گفتم تا زمانی که سوزن خط تغییر نکرده است، حرکت نکنند. بعد برای انجام کارهای قطار مسافری رفتم. وقتی برگشتم، تا سوزن را جابجا نکردم، قطار مسافری تازه با سرعت کم راه افتاده بود. در همان لحظه لوکوموتیوران قطار باری برای کمک به من از همکارش خواسته بود سوزن را جابجا بکنند، بی آنکه بدانند من داخل ریل هستم. آن زمان لباس های فرم زمستان، کت چرمی سنگینی بود که کمر بند بزرگی داشت. هنگام حرکت، کمر بند کت به چنگک کنار ایستگاه گیر کرد و من چهار دست و پا میان ریل و ایزان شدم. ترمزبان قطار مسافری متوجه وضعیت شد و وقتی دید من علامت توقف داده ام، بلافاصله ترمز گرفت و جان سالم به در بردم.

قطار در دوران انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی خیلی مهم بود، از آن دوران چه خاطره ای دارید؟

در یکی از مأموریت ها رئیس قطار مسافری بودم و باید نیروهای رزمنده را از مشهد به اندیمش منتقل می کردم. تازه از سفر رسیده بودم و خسته، اما به دلیل کمبود نیرو، این مأموریت را پذیرفتم. قرار بود پس از رساندن نیروها، قطار خالی بازگردد تا بتوانم استراحت کنم، اما وقتی به مقصد رسیدیم، حدود هفتاد مجروح جنگی را نیز به قطار ماسپرند تا به عقب منتقل کنیم. در مسیر، دو کیلومتر مانده به ایستگاه تله زنگ، سه هواپیمای عراقی بالای سرمان ظاهر شدند و بارها اطراف قطار پرواز کردند. قطار با موج انفجار لرزش شدیدی پیدا کرده بود. در آن لحظه شهادتین خواندم. می دانستم هفته قبل در همان منطقه قطاری هدف قرار گرفته و واگن های آن از بین رفته است. لوکوموتیوران از من پرسید که قطار را متوقف کنم یا به حرکت ادامه دهم. تصمیم گرفتم قطار در حرکت بماند، چون توقف می توانست آسیب بیشتری به مسافران وارد کند. وقتی به ایستگاه رسیدیم، مسئول ایستگاه مانع ادامه مسیر شد و خبر داد پل رویه رو در حمله هوایی تخریب شده است. خبر سنگینی بود. در همان روزها نیز یکی از نزدیکانم درگذشته بود و باید خودم را به مراسم ترحیمش در مشهد می رساندم. با مرکز تماس گرفتم و شرایط را توضیح دادم. در نهایت با جابجا جایی قطارها توانستم به موقع به مقصد برسیم.

قطارهای زائران مشهد با سایر قطارها فرق دارد؟

از نظر فنی، تفاوتی میان قطارها وجود ندارد. آنچه اهمیت دارد، نگاه کارکنان به مسافران است. زائرانی که مسیر مشهد را انتخاب می کنند، ناخودآگاه انتظار توجه و احترام بیشتری دارند. تجربه نشان داده است حتی یک جمله ساده از سوی رئیس قطار یا کارکنان می تواند آرامش و رضایت زیادی در مسافران ایجاد کند.

واقعا عده ای هستند که به قطار سنگ پرتاب کنند؟

بله، متأسفانه بارها با این اتفاق رویه رو شده ایم و هر بار گزارشی از خسارت ها تنظیم و به مسئولان ارائه می کردیم. در یکی از سفرها هنگام عبور از کنار روستایی، دیدم چوپانی مقدار زیادی سنگ در لباسش جمع کرده است و به سمت قطار پرتاب می کند. یکی از سنگ ها به پنجره کوپه ای برخورد کرد که یک خانواده پر جمعیت در آن حضور داشتند. شیشه شکست و مسافران آسیب دیدند. قطار را متوقف کردم و با همکاری همکارانم، فرد خاطی را به شاهرود بردیم و تحویل پلیس دادیم تا این رفتارها کمتر تکرار شود.

به خاطر شرایط شغلی حتما زیاد از خانواده دور بوده اید؟

ماهیت کار به گونه ای بود که بیشتر اوقات در سفر بودم و زمان محدودی را در خانه می گذراندم. با این حال تلاش می کردم مسئولیت های خانوادگی را فراموش نکنم. همراهی و صبوری همسرم، نقش مهمی در حفظ آرامش خانواده داشت. همیشه پیش از سفر سعی می کردم نیازهای خانواده را فراهم کنم تا نبودنم کمتر احساس شود.

اگر به عقب برگردید، باز هم کار در راه آهن را انتخاب می کردید؟

بدون تردید بله. با همه سختی ها و بی خوابی ها، این حرفه، بخش بزرگی از زندگی و هویت من بوده است. هر آنچه در زندگی به دست آورده ام، نتیجه همین مسیر است. راه آهن برای من فقط محل کار نبود، خانه دوم بود. حرکت قطار روی ریل برایم آرامش بخش بود و هنوز هم، وقتی به آن فکر می کنم، حس تعلق عمیقی در وجودم شکل می گیرد.



قطار خاطرات یک راه آهنی

عبدالحسین در بندگی آن قدر خاطره و حرف گفتنی دارد که باید در کتابی مکتوب شود. خاطراتی که هر کدام از آن ها شنونده های جور و اجور می برد. در گفت و گویی کوتاه، برخی از این خاطرات را که بین صحبتان مطرح شده بود، دقیق تر پرسیدیم و پاسخشان را شنیدیم.

